

تحلیلی درباره عفو الهی از پیامبر 6

بر محور آیه 43 سوره توبه*

سید محمود طیب حسینی (نویسنده مسؤول)**

راضیه مُشک مسجدی***

چکیده:

از نظر مسلمانان، پیامبر اسلام 6 معصوم بوده و این عقیده برآمده از تعلیمات قرآنی است. با وجود این، آیاتی در این کتاب آسمانی وجود دارد که در ظاهر این باور را به تردید می‌اندازد. از جمله این آیات، آیه 43 سوره توبه می‌باشد. در این آیه در مورد عفو خدای متعال نسبت به پیامبر 6، دیدگاه‌های متفاوتی بین مفسران وجود دارد که مجموع این دیدگاه‌ها در مقاله حاضر، در پنج دیدگاه ارائه و بررسی شده است. سپس با ارائه تحلیلی ادبی - اجتماعی از آیه شریفه مبتنی بر فضای نزول، ضمن رد هر پنج دیدگاه، اثبات شده که توییح و عفو خداوند در این آیه شریفه ابدأ در ارتباط با رسول خدا 6 نبوده است و در عین حال ناظر به منافقان نیز نمی‌باشد، بلکه متوجه گروه‌هایی از مسلمانان ضعیف‌الایمان بوده است که اجازه پیامبر به منافقان مدینه مبنی بر عدم شرکت در جنگ تبوک را بهانه‌ای برای استیذان خود برای تخلف از شرکت در جنگ قرار داده بودند. همچنین اثبات شده است که اجازه رسول خدا 6 به منافقان مدینه برای تخلف از جنگ، اقدامی کاملاً بایسته و از روی مصلحت بوده و مورد تأیید خدای تعالی بوده است. این برداشت از آیه شریفه کاملاً منطبق بر روایت منقول از امام رضا 7 است که آیه مورد بحث را از باب «ایاک اعنی واسمعی یا جاره» می‌داند، البته با تحلیلی متفاوت از این روایت.

کلیدواژه‌ها:

عصمت پیامبر / نسبت خطا به پیامبر / فضای نزول / آیه 43 توبه / تفسیر ادبی / ایاک اعنی واسمعی یا جاره

* تاریخ دریافت: 1393/11/4، تاریخ تأیید: 1394/11/8.

tayyebhoseini@rihu.ac.ir

** دانشیار پژوهشگاه حوزه و دانشگاه

m.masjedi110@yahoo.com

*** کارشناس ارشد تفسیر قرآن

طرح مسأله

همچنان که قرآن می‌فرماید، مسلمانان پیامبر را اسوه و سرمشق اخلاقی خود می‌دانند؛ ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾ (احزاب/21) و بر پایه تعلیمات این کتاب آسمانی، یکی از مسائل انکارناپذیر نزد همه مسلمانان، عصمت پیامبر اکرم **6** می‌باشد. قرآن می‌فرماید: ﴿مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ﴾ (نساء/80). بی‌شک اگر پیامبر **6** از هر معصیت و گناهی مبرا نبود، اطاعت او اطاعت از خدا شمرده نمی‌شد. اما با وجود این تعلیمات قرآنی، آیاتی در آن به چشم می‌خورد که در ظاهر این باور را به تردید می‌اندازد. از جمله این آیات، آیه شریفه 43 سوره توبه می‌باشد.

در این آیه از عفو خداوند متعال نسبت به پیامبر اکرم **6** خبر داده شده است: ﴿عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذْنَتْ لَهُمْ حَتَّىٰ يَتَّبِعِنَا لِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَتَعْلَمَ الْكَاذِبِينَ﴾

«خدایت ببخشاید، چرا پیش از آنکه [حال] راستگویان بر تو روشن شود و دروغگویان را بازشناسی، به آنان اجازه دادی؟»

به جرأت می‌توان گفت که این آیه توجه همه مفسران را به خود جلب کرده و در مورد آن، سخن بسیار گفته و نوشته‌اند.

برخی از مفسران و به‌طور خاص زمخشری، در نسبت دادن عفو خداوند متعال در این آیه به حبیبش محمد مصطفی **6**، دچار سوء برداشت شده‌اند و در این میان نیز نسبت‌هایی ناروا به رسول گرامی اسلام **6** داده‌اند. پیش از زمخشری، دانشمند همفکر زمخشری، ابوعلی جبایی معتزلی نیز برداشتی نزدیک به زمخشری از آیه ارائه داد و معتقد شد آیه شریفه بر وقوع ذنب از پیامبر دلالت دارد (نک: طوسی، 227/5)؛ تا جایی که ما را بر آن داشت به نقد این نظرات و بررسی معنای این آیه شریفه بپردازیم. زمخشری در تفسیر این آیه می‌نویسد:

«کنایه عن الجنایة، لَأَنَّ الْعَفْوَ رَادِفٌ لَهَا. و معناه: أَخْطَأْتُ و بئس ما فعلت. و لِمَ أَذْنَتْ لَهُمْ بیان لما کنی عنه بالعفو. و معناه: ما لک أَذْنَتْ لَهُمْ فی القعود عن الغزو حین استأذَنُوكَ و اعتلوا لک بعلمهم و هلا استأنیت بالإذن حَتَّىٰ يَتَّبِعِنَا لِكَ من صدق فی عذرہ ممن کذب فیہ.» (زمخشری، 274/2)

«آیه شریفه کنایه از جرم [!؟] است، زیرا کلمه «عفو» ناظر به آن و در مورد آن به کار

می‌رود و معنای آیه شریفه این است که: خطا کردی و کار نادرستی انجام دادی. جمله «لَمْ أَذْنَبْ لَهُمْ» نیز بیان‌کننده معنای کنایی عفو است. یعنی: چرا هنگامی که آنان (منافقان) از تو اجازه خواستند که در جنگ شرکت نکنند و عذر و دلیل‌هایی بر عدم حضور در جنگ آورند، به آنان اجازه دادی؟ چرا در اجازه دادن به آنان اندکی درنگ نکردی تا کسانی را که صادقانه عذر می‌آورند، از دروغ‌گویان باز شناسی؟»

سپس زمخشری در ادامه و برای تأیید برداشت خود از آیه شریفه مبنی بر توبیخی بودن لحن آیه شریفه نسبت به رسول خدا 6، نقل می‌کند که بعضی گفته‌اند رسول خدا در طول مدت رسالت خود دو کار انجام داد که از سوی خدا مأمور به انجام آن نبود: یکی اجازه دادن به منافقان برای عدم شرکت در جهاد (موضوع آیه شریفه مورد بحث)، و دیگری گرفتن اسیر در جنگ بدر. و در هر دو مورد نیز خدای تعالی پیامبرش را مورد عتاب قرار داده است (همان).

این رفتار زمخشری البته به شدت با عکس‌العمل مفسران و عالمان مسلمان مواجه و به نقد گرفته شده است. زمخشری در تفسیر این آیه شریفه مرتکب دو خطا شده است: یکی اینکه نتوانسته است فهم صحیحی از آیه شریفه ارائه دهد، و دوم نسبت به ساحت پیامبر الهی جسارت کرده و ادب و نزاکت لازم را در حق آن پیامبر رحمت رعایت نکرده است.

در خصوص موضوع دوم تقریباً هیچ مفسری جسارت و بی‌ادبی زمخشری را برنتافته و به‌رغم آنکه بیشتر مفسران، عتابی بودن لحن آیه شریفه نسبت به پیامبر 6 را پذیرفته‌اند، اما به جسارت زمخشری نیز به نوعی، مستقیم یا غیر مستقیم، پاسخ گفته‌اند. در برابر تعبیر زمخشری، معمولاً تفسیر سفیان بن عیینه مورد توجه و اقبال بسیاری از مفسران قرار گرفته است که درباره آیه شریفه گفته است:

«به تعبیر لطیف و سرشار از لطف موجود در آیه شریفه بنگرید که چگونه پیش از ذکر معفو (کاری که عفو خدا نسبت به آن صورت گرفته) از عفو سخن گفته است.»
(رک: ابن ابی حاتم، 6/1805؛ ابن کثیر، 4/139)

طبرسی نیز در تفسیر شریف جوامع الجامع که آن را بر اساس تفسیر کشاف زمخشری نگاشته است، در این باره و در پاسخ زمخشری می‌نویسد:

«اینکه خدای تعالی در این آیه پیش از شروع به عتاب و سرزنش، سخن به عفو و گذشت آغاز کرده است، بیانگر نهایت لطافت در تعبیر و عتاب است، و البته ممکن است که عتاب خدا در اینجا ناظر به ترک اولی بوده باشد، و در مورد پیامبران که از گناه و خطا مصونند، باید چنین تحلیل شود و بر ترک اولی حمل گردد. بنابراین سخن زمخشری در تفسیر این آیه شریفه و نسبت وی به پیامبر صحیح نمی‌باشد، چرا که ساحت سرور و بزرگ پیامبران و بهترین فرزند حوا منزهر از آن است که به آن حضرت، جنایت نسبت داده شود.» (طبرسی، جوامع الجامع، 2/58)

ابن عطیه نیز گوید:

«خدای تعالی از روی اکرام و بزرگداشت پیامبر، در این آیه ذکر عفو را بر عتاب مقدم داشت.» (ابن عطیه، 3/39)

ابن عاشور می‌نویسد:

«اینکه خدا پیش از عتاب، عفو خود را نسبت به پیامبر اعلام کرده است، مشتمل بر نهایت اکرام و بزرگداشت آن حضرت است... و این گونه سخن گفتن کنایه از ناچیز بودن عملی است که موجب عتاب گردیده است. در واقع این شیوه بیان و عتاب مانند این است که به آن حضرت فرموده باشد: بهتر بود به آنان اجازه نمی‌دادی.»

وی می‌افزاید:

«اینکه خدای به‌جای تعبیر به «صفح = گذشت» از پیامبر، واژه «عفو» استفاده کرد، ناظر به سخن ارباب معرفت است که می‌گویند: «حسنات الأبرار سیئات المقربین». یعنی کارهای نیک ابرار در پیش مقربان گناه شمرده می‌شود.» (ابن عاشور، 10/107)

آلوسی هم پس از اشاره به سخن سفیان بن عیینه در تفسیر این آیه، در نقد زمخشری، پس از نفرین به وی چنین می‌نویسد:

«صاحب کشاف قطعاً خطا کرده و چه بی‌ادبانه سخن گفته که آیه شریفه را آن گونه تفسیر کرده است.»

وی می‌افزاید:

«اگر زمخشری منصفانه به آیه می‌نگریست، هرگز آیه را چنان تفسیر نمی‌کرد، زیرا که یا مراد خدای تعالی از عبارت آیه همان است که زمخشری فهمیده، اما خدای تعالی

پیامبر گرامی‌اش را تکریم کرده و مورد لطف قرار داده و با کنایه و غیر مستقیم با او سخن گفته است و بدین گونه، ادب رعایت کرده و پیامبرش را حرمت نهاده است، و یا آنکه اصلاً مقصود خدا این نبوده است. آیا نباید زمخشری در حق حضرت مصطفی ادب رعایت می‌کرد. در هر دو صورت - چه زمخشری در برداشتش صائب باشد یا نباشد - او غفلت و سهل‌انگاری کرده و حق و حرمت پیامبر را پاس نداشته است. سبحان الله! زمخشری - که خدا با عدلش با او رفتار کند - از کجا آن معنا را به دست آورده که درباره پیامبر عبارت «بَسْمَا فَعَلْتَ» به کار برده است؟ گیرم که عفو مستلزم خطا بوده باشد، اما هرگز مستلزم انجام کار قبیح و آن اندازه ملامت و سرزنشی که آن حضرت را شایسته تعبیری کند که زمخشری به کار برده، نیست.» (آلوسی، 299/5)

احمد بن منیر اسکندرانی در حاشیه‌ای که بر کشاف نوشته، زمخشری را چنین نقد کرده است:

«زمخشری حق نداشت آیه شریفه را با این تعبیرات تفسیر کند. او ناگزیر در برابر یکی از دو امر قرار داشت: یا آنچه را که او از آیه شریفه فهمیده، مراد خدا نبوده است، و یا اینکه مراد خدای تعالی بوده است، اما روشن است که خدای تعالی پیامبرش را صریحاً مورد خطاب قرار نداده و عتاب نکرده است. پس هر یک از دو حالت یاد شده را که مقصود آیه بدانیم، زمخشری دچار غفلت و لغزش شده و حق و حرمت پیامبر را پاس نداشته است.» (نک: زمخشری، 274/2، پاورقی)

اما در موضوع نخست یعنی فهم صحیح آیه شریفه، اغلب مفسران دیدگاه‌های متفاوتی نسبت به زمخشری در تفسیر آیه شریفه ارائه داده‌اند و معمولاً خطای پیامبر را در اذن دادن به منافقان پذیرفته‌اند که بعضی از آنها خالی از ضعف و نقص نیست. در ادامه به بررسی مهم‌ترین دیدگاه‌ها در تفسیر آیه شریفه می‌پردازیم.

1. گناه و تخلف

اصولاً مفسرانی که آیه شریفه را ناظر به خطا و تخلف و گناه پیامبر می‌دانند، عفو در این آیه را به دو دلیل، نشانه گناه و تخلف پیامبر 6 دانسته‌اند. اول اینکه خداوند متعال «عَفَا اللَّهُ عَنْكَ» را خطاب به پیامبر اسلام 6 بیان فرمود و عفو جز بعد از گناه معنا ندارد و مقصود از این جمله آن است که «به خطا رفتی و

کار ناشایست و نادرست و بدی انجام دادی» که به منافقان اجازه عدم حضور در جهاد دادی (رک: زمخشری، 274/2؛ فخر رازی، 57/16؛ بغدادی، 367/2).

دوم اینکه استفهام در جمله «لِمَ أذْنَتَ لَهْمَ» استفهام انکاری و توییحی است و این نشان می‌دهد که اذن و اجازه پیامبر اسلام **6** به منافقان کاری ناروا و گناه بوده است؛ زیرا این جمله که از روی استنکار بیان شده، در مورد کار مباح گفته نمی‌شود (رک: فخر رازی، 57/16؛ بغدادی، 367/2). بنابراین آیه شریفه به روشنی دال بر خطای پیامبر **6** است؛ آنجا که به عده‌ای از مسلمانان منافق اجازه داد تا در غزوه تبوک شرکت نکنند.

بررسی

این دیدگاه به هیچ وجه درست نیست و خطای آن در ضمن بیان سایر دیدگاه‌ها آشکار خواهد گشت. با این حال یادآوری این نکته شایسته است که با وجود عصمت پیامبر از یک سو و این احتمال که واژه عفو در همه جا مستلزم گناه نیست، از سوی دیگر، و نیز وجود احتمالات معنایی دیگر برای آیه شریفه، نمی‌توان پذیرفت که رسول خدا در جریان اجازه دادن به بعضی از منافقان در قعود از جنگ مرتکب گناه شده است. بعضی از مفسران نیز بر این نکته که عفو همه‌جا مستلزم گناه نیست، اشاره کرده‌اند (رک: جصاص، 317/4؛ ثقفی تهرانی، 585/2؛ بغدادی، 367/2).

2. ترک اولی

گروهی دیگر از مفسران استدلال گفته شده را نپذیرفته‌اند. این گروه اگرچه به کاربرد عفو پس از صدور گناه معتقدند (نیشابوری، 475/3)، ولی بیان داشته‌اند که عفو هم در مورد گذشت از گناه و مجازات نکردن بر آن به‌کار می‌رود، و هم در مورد ترک اولی و در این آیه منظور از عفو، عفو از ترک اولی است، نه گناه و معصیت (طنطاوی، 301/6؛ طبرسی، مجمع البیان، 57/2؛ آلوسی، 298/5؛ طوسی، 227/5؛ قشیری، 30/2).

آنها معتقدند خداوند متعال در این آیه پیش از سرزنش پیامبر **6** با جمله «لِمَ أذْنَتَ لَهْمَ»، ایشان را عفو کرد تا نهایت لطف و تکریم خود را به حضرتش بنمایاند (طبرسی، مجمع البیان، 57/2؛ ثعالبی، 183/3؛ ابن شهر آشوب، 6/2).

صاحب المنار در توجیه این آیه چنین گفته است که اذن پیامبر اسلام ﷺ از روی اجتهاد خودش بوده؛ زیرا پیش از آن از سوی خدا وحیی دریافت نکرده بود و در این گونه موارد، وقوع خطا از جانب انبیاء : جایز است (رشید رضا، 412/10).

صاحب تفسیر کاشف در تبیین استفهام در جمله «لِمَ أَذْنَتْ لَهُمْ» بیان می‌دارد: «استفهام انکاری هم در مورد عمل مباح به کار می‌رود و هم در غیر آن و در اینجا هدف از عتاب پیامبر ﷺ، نشان دادن دروغجویی منافقان و بهانه‌جویی آنها برای فرار از میدان جهاد است و این روش برای نفی عذر آنان، از دیگر روش‌ها رساتر و بهتر است.»

او در ادامه می‌افزاید:

«خداوند متعال در آیه 117 از همین سوره می‌فرماید: ﴿لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ﴾ و هنگامی که توبه بر وجود گناه دلالت نکند، عفو و استفهام به طریق اولی بر آن دلالت ندارد.» (مغنیه، 48/4)

بررسی

با اینکه قضیه جواز سرزدن ترک اولی از پیامبر، قضیه‌ای مشهور میان مفسران و متکلمان است و فی نفسه نمی‌توان ترک اولی بودن اجازه پیامبر به بعضی از منافقین جهت قعود از جنگ و شرکت نکردن در آن را انکار کرد، اما در عین حال اگر بتوان تحلیل دقیق‌تر و صحیح‌تری از آیه شریفه ارائه داد که مستلزم عدم ارتکاب ترک اولی از پیامبر باشد، نمی‌توان این تفسیر و تحلیل از آیه را پذیرفت و بدون دلیل معتقد به ترک اولای پیامبر شد. در تحلیل نهایی از آیه شریفه روشن خواهد شد که در قضیه اجازه پیامبر برای ترک قتال به بعضی از منافقان، هیچ‌گونه ترک اولایی نیز صورت نگرفته است. به عبارت دیگر، تصور ترک اولی مستلزم نفی آن از رسول خداست؛ زیرا ترک اولی یعنی آنکه رسول خدا ﷺ در مواجهه با موضوعی، یکی از دو کار دارای اولویت بالاتر و پایین‌تر را می‌توانسته است انجام دهد، و آن حضرت بنا به دلایل شخصی، کاری را که دارای اولویت کمتر و پایین‌تر بوده، انتخاب کرده است. قطعاً هیچ خردمندی در شرایط بسیار حساس و خطیر جنگ تبوک - که آیه مورد بحث در جریان آن نازل شده است - کار غیر اولویت‌دار را انتخاب نمی‌کند، تا چه رسد به رسول

گرامی. بنابراین بیان احتمال ترک اولی از ناحیه رسول خدا ناشی از عدم تحلیل صحیح از آیه شریفه و فضای نزول آن و نیز فضای حاکم بر جنگ تبوک است. مطمئناً رسول خدا ﷺ در قضیه اجازه به گروهی از منافقان برای قعود از جنگ، پس از بررسی همه جوانب مسأله، بهترین تصمیم را گرفته است.

3. سرزنش خفیف

برخی از مفسران معتقدند که این آیه، توییخی خفیف نسبت به پیامبر بوده و با عصمت آن حضرت تنافی ندارد. علامه فضل الله می‌نویسد:

«خداوند متعال در این آیه، پیامبر ﷺ را به‌طور خفیفی مورد سرزنش قرار داده است. در حقیقت تصمیمی که پیامبر ﷺ گرفت، تخلف از اوامر الهی نبود تا در نتیجه ایشان مرتکب گناه شده باشند، بلکه این خطای کوچک به سبب پوشیده بودن حقیقت امر بر پیامبر ﷺ و اطلاع نداشتن ایشان از غیب اتفاق افتاد که این یک امر طبیعی است و گناه خوانده نمی‌شود تا جمله «عَفَا اللَّهُ عَنْكَ» منافی عصمت پیامبر ﷺ دانسته شود.»

به نظر فضل الله، حضرت محمد ﷺ فرمانده قوای اسلام بود و این طبیعی است که حق تصمیم‌گیری و اذن دادن یا ندادن به افراد از آن ایشان باشد، اما آنچه سبب عتاب خفیف خدا نسبت به پیامبر ﷺ شد، این بود که آن حضرت با دستور و اذن خویش، مصلحتی را نادیده گرفت و آن مصلحت، جدا شدن منافقان از مردم باایمان بود. پس اقدام پیامبر ﷺ در اذن به منافقان، سبب پوشیده ماندن چهره حقیقی آنها و عدم صداقت در ایمانشان بود و منظور خداوند متعال از «عَفَا اللَّهُ عَنْكَ» این است که مصلحت اجازه به منافقان را روشن کند تا این گروه نزد همه رسوا شوند (فضل الله، 124-126/11).

بررسی

این دیدگاه - که در میان مفسران شیعی طرفداران زیادی دارد - یکی از بهترین تفاسیر از آیه شریفه است و با بعضی از تحلیل‌های مطلوب دیگر نیز قابل جمع است. در عین حال دو نکته در آن قابل تأمل به نظر می‌رسد: یکی آنکه اشتغال آیه شریفه بر

عتاب خفیف نسبت به حبیب خدا 6 ثابت نیست، و دیگر اینکه به سادگی نمی‌توان پذیرفت که رسول خدا 6 در اذن به منافقان مصلحتی را نادیده گرفته باشد. شواهد موجود در ظاهر آیه شریفه - با وجود تحلیل‌های دقیق‌تر - برای اثبات این ادعا و برداشت، کافی به نظر نمی‌رسد.

4. دعا و تکریم

گروهی دیگر از مفسران بیان می‌دارند که «عَفَا اللَّهُ عَنْكَ» اصلاً به صدور گناه از پیامبر 6 ارتباطی ندارد، بلکه آن را دعا به جان رسول گرامی 6 می‌دانند؛ زیرا در میان عرب رایج بود که با لفظ «عفو» همدیگر را دعا کنند، نظیر جملات دعایی «غفر الله عنک»، «اصلحک الله عنک» و... (رک: ابوحیان، 426/5؛ کاشانی، منهج الصادقین فی الزام المخالفین، 274/4؛ میبیدی، 140/4؛ قرطبی، 154/8؛ حسینی شاه عبدالعظیمی، 104/5) و گاهی این تعبیر را در تکریم و بزرگداشت دیگری به کار می‌بردند (رک: آلوسی، 298/5؛ ابن جوزی، 264/2).

میبیدی در این باره می‌نویسد:

«رَبِّ الْعَالَمِينَ وَی رَا عْتَابَ كَرْدَ كَفْت: «عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذْنَتْ لَهُمْ». این چنان است که گویند: «عفا الله عنک ما صنعت فی حاجتی»، و پارسی‌گویان گویند: عافاک الله، ای بخت نیک، این چیست که کردی.» (میبیدی، 140/4)

بررسی

روشن است که این جواب صرفاً توجیه و تحلیلی از جمله «عفا الله عنک» است، اما عتاب موجود در آیه شریفه نسبت به رسول خدا همچنان در «لِمَ أَذْنَتْ» باقی است. ابوالفتوح رازی تحلیلی از آیه شریفه دارد که به نظر، عتاب آیه شریفه را نیز حل کرده و یا دست کم آن را بسیار تلطیف نموده است. ایشان می‌نویسد:

«و درست آن است که: کلام وارد است مورد تعطف و تلطف و الافتتاح بالدعاء، چنان‌که یکی از ما گوید: عفا الله عنک یا عافاک الله و غفر الله لک و رحمک الله لم فعلت کذا و اَلَّا تفعل کذا، و این هیچ خبر نیست، و همه دعاست در آن حال که این می‌گوید باشد که بر دل او گذر نکند که آن را که به این کلام خطاب می‌کند، گناهی

هست یا نیست، و غرضش از این اکرام و الطاف باشد. آنگه حق تعالی بیان کرد که چرا ایشان را دستوری دادی دستوری نبایست دادن» (ابوالفتح رازی، 258/9)

5. مدح در قالب عتاب

در این دیدگاه برخی معتقدند که آیه شریفه در حقیقت مدحی است در قالب و لسان عتاب (مصباح یزدی، 182). مدح در قالب ذم یکی از صنایع بدیعی است که گاه شاعر یا گوینده برای مدح دیگری، لحنی به ظاهر مذمت‌گونه به کار می‌گیرد، اما در واقع مقصود وی، مدح و بلکه مبالغه در مدح آن شخص است.

بررسی

در اینجا نیز اشکال دیدگاه چهارم وجود دارد، به علاوه اینکه مفسر یاد شده توضیح نداده است که چگونه این عبارت مشتمل بر دو توییخ، بر مدح دلالت دارد.

6. تخلف از امر ارشادی

در این دیدگاه برخی کوشیده‌اند برای حل مشکل مخدوش شدن عصمت پیامبر با نزول این آیه، به‌زعم خود عصمت را به حوزه اوامر و نواهی مولوی محدود کرده و آیه شریفه مورد بحث را به حوزه اوامر ارشادی وارد کنند. صفوی می‌نویسد:

«بی‌گمان پیامبر از عصمت الهی برخوردار بود و خطاب عتاب‌آمیز به پیامبر با عصمت آن حضرت سازگار نیست. این مشکل با تأمل در معنای «عصمت» و با دقت در آیه شریفه به‌روشنی حل می‌شود... از سیاق و ساختار آیه برمی‌آید که خداوند در صدد تعلیم و ارشاد پیامبر در چگونگی اداره امور جامعه است، نه بیان یک تکلیف شرعی و امر مولوی؛ زیرا خداوند خود به آن حضرت رخصت داده بود که به هر کس بخواهد، اجازه دهد در امور جامعه شرکت بکند یا شرکت نکند؛ ﴿فَإِذَا اسْتَأْذَنُوكَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأَذَنْ لِمَنْ شِئْتَ مِنْهُمْ﴾ (نور/62). با این حال معنا ندارد پیامبر به سبب رخصت دادن به عده‌ای برای شرکت نکردن در جنگ گنهکار شمرده شود.»

وی همچنین می‌افزاید:

«علاوه بر این، اصل رخصت دادن پیامبر مورد اعتراض الهی قرار نگرفته، بلکه

هنگام و موقعیت آن را خداوند بایسته ندانسته است ﴿عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذْنَبْتَ لَهُمْ حَتَّىٰ يَتَّبِعَنَ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَتَعْلَمَ الْكَاذِبِينَ﴾. پس ملاک، شناخت راستگویان از دروغگویان است. حال اگر فرض شود چنین شناختی یک وظیفه بوده، اسباب شناخت و طریقه شناخت در اختیار مکلف است و اگر مکلف راهی را برای انجام یک تکلیف برگزیند یا از آن غفلت کند، هرگز معصیت و نافرمانی تلقی نمی‌شود. بنابراین عتاب در آیه، ناظر به انجام نشدن یک تکلیف شرعی نیست، بلکه ارشادی است به موقعیتی که پیش آمد و موقعیت مناسبی برای بازشناسی بود و بایسته آن بود که پیامبر از این موقعیت بهره می‌گرفت. «(صفوی، 350)

بررسی

با فرض پذیرش تفکیک میان اوامر مولوی از ارشادی و بی‌ارتباط دانستن اوامر ارشادی با مسأله عصمت، آن گونه که این نویسنده بیان داشته است، راه حل ارائه شده از سوی نویسنده مورد اشاره صرفاً تحلیل ذهنی و ناآگاهانه و بیگانه با واقعیت و فضای نزول آیه و فضای جنگ تبوک می‌باشد. دو اشکال مهم در این نظر دیده می‌شود: یکی اینکه این نظر مستلزم آن است که رسول خدا ﷺ تحلیل درستی از موقعیت غزوه تبوک نداشته است و قطعاً ایشان از این نسبت منزّه است، و دیگر اینکه آیه شریفه مشتمل بر عتابی سخت است؛ یعنی کاری ناروا انجام شده است، و اینکه امر از مولوی بودن به سمت ارشادی تغییر داده شود، چیزی را تغییر نمی‌دهد.

7. از باب «یاک اعنی و اسمعی یا جاره»

دیدگاه دیگر در تفسیر آیه شریفه که به نسبت میان مفسران امامیه معروف است، آن است که این آیه شریفه همانند بعضی دیگر از آیات قرآن مجید، گرچه در ظاهر خطاب به پیامبر است، اما مقصود از این خطاب دیگرانند. به عبارت دیگر، این خطاب از قبیل ضرب‌المثل معروف «یاک اعنی و اسمعی یا جاره» است و منظور از آن، عتابی است که متوجه منافقان است و خداوند برای سرزنش این گروه، خطاب را این گونه متوجه پیامبرش نمود (رک: مصباح یزدی، 182؛ جوادی آملی، 157؛ طباطبایی، 285/9). این دیدگاه گویا ریشه در روایتی منقول از امام رضا 7 دارد.

در کتاب *عیون اخبار الرضا 7* از علی بن محمد بن جهم نقل شده که گفت: «در مجلس مأمون حاضر بودم و امام رضا 7 نیز آنجا حضور داشتند. مأمون عرض کرد: یابن رسول الله! آیا شما نمی‌فرمایید که پیامبران معصومند؟ حضرت فرمودند: بله. مأمون گفت: ... پس چه توضیحی درباره آیه شریفه ﴿عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ﴾ دارید؟ امام در پاسخ مأمون فرمودند: این آیه از باب «ایاک أعنی و اسمعی یا جاره» نازل شده است که خدای تعالی با این آیه به پیامبرش خطاب کرده است، اما امت پیامبر را اراده کرده است. از همین قبیل است آیه شریفه ﴿لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبِطَنَّ عَمَلُكَ وَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ و ﴿وَلَوْلَا أَنْ تُبْتِنَاكَ لَقَدْ تَرَكْنَا إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا﴾. مأمون عرض کرد: درست فرمودی یابن رسول الله» (ابن بابویه، 202/1؛ عروسی حویزی، 224/2؛ فیض کاشانی، 346/2؛ شریف لاهیجی، 270/2؛ بحرانی، 788/2).

روشن است که سوال مأمون از حضرت رضا 7 درباره آیه شریفه، اثبات خطا و گناه و در نتیجه توییح الهی نسبت به پیامبر بوده است و حضرت با پاسخی که دادند، در صدد نفی این نسبت برآمده‌اند.

بررسی

همان گونه که اشاره شد، تعدادی از مفسران - متأثر از روایت مورد اشاره - به دیدگاه اخیر در تفسیر آیه شریفه معتقد شده‌اند، اما تحلیل روشنی از روایت یاد شده و نیز آیه شریفه ارائه نداده‌اند. حتی بعضی از مفسران مقصود از آیه را منافقان دانسته‌اند. اما نکته مهمی که از آن غفلت شده، این است که در روایت امام رضا 7، مقصود از روایت، امت پیامبر دانسته شده، نه منافقان.

چنین به نظر می‌رسد که آنچه در روایت منقول و منسوب به امام رضا 7 به آن اشاره شده، دقیق‌ترین تفسیر و تحلیل ادبی از آیه شریفه است که با فضای نزول آیه شریفه و نیز شرایط حاکم بر غزوه تبوک هماهنگ است. احتمالاً این عدم تحلیل روشن از آیه شریفه بر اساس روایت مذکور موجب شده که بعضی این تفسیر را از اساس زیر سؤال برده، آن را انکار کنند. یکی از نویسندگان در نقد این روایت و تفسیر آیه شریفه بر اساس آن نوشته است:

«این روایت نیز علاوه بر اینکه همچون دو روایت سابق، سندی درخور اعتبار ندارد،

توجه به خصوصیات آن و آیات بعد از آن، حتی احتمال اینکه مخاطب کسی جز پیامبر باشد را منتفی می‌کند و صدور روایت یاد شده را از امام با تردید جدی مواجه می‌سازد. توضیح اینکه رخصت مطرح شده در آیه «لَمْ أذْنَتَ لَهُمْ»، رخصت برای حضور نیافتن در میدان نبرد است؛ زیرا آیه بعد می‌فرماید: ﴿لَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ﴾. بی‌گمان رخصت دادن برای عدم حضور در میدان نبرد از شؤون حاکم اسلام است که در زمان پیامبر ویژه آن حضرت بود و قطعاً پیامبر خود به منافقان اجازه داده بود در جنگ شرکت نکنند؛ زیرا ممکن نیست این اجازه از کسی دیگر صادر شده باشد. بر این فرض، آیا دیگران باید مورد عتاب الهی قرار گیرند که چرا به منافقان رخصت ترک جهاد داده شده است؟!

اگر گفته شود پیامبر بر اثر فشارهای مردم به رخصت‌طلبان اجازه عدم حضور داد و اذن مطرح شده در آیه در حقیقت خواست پیامبر نبود و از این رو می‌تواند مستند به دیگران شود، سخنی گزاف است؛ زیرا این توجیه زمانی موجه است که ثابت شود فشارها بر پیامبر در حدی بوده که از ایشان سلب اختیار شده است، ولی اثبات این سخن کار آسانی نیست، بلکه قراین کلامی خلاف آن را بیان می‌کند. بنابراین رخصت دادن کاری مستند به آن حضرت است و نمی‌توان این نسبت را از پیامبر سلب کرد. بر فرض اینکه دیگران نیز در آن نقشی داشته باشند، آنها نیز مورد

اعتراض الهی هستند.» (صفوی، 349)

این اشکال به‌نظر ناشی از درک نادرست نسبت به روایت مذکور و ناآگاهی از فضای نزول آیه و تحلیل صحیح آن است. تحلیل دقیق از فضای نزول آیه شریفه و ترسیم فضای حاکم بر شهر مدینه در زمان جنگ تبوک، ما را از نقد و بررسی این استدلال بی‌نیاز می‌سازد و در نتیجه روشن می‌شود که تفسیر آیه بر اساس روایت مذکور، بهترین و صحیح‌ترین تفسیر از آیه شریفه خواهد بود و اشکالات نویسنده مورد اشاره نیز از اساس، حل و رفع خواهد شد.

بررسی فضای نزول

این آیات در فضایی نازل شد که مسلمانان خود را برای نبرد تبوک آماده می‌ساختند. در آن زمان، هنگامه قدرت و شوکت اسلام و نفوذ کلمه حق در عالم بود. در این زمان، اندک اختلافی در درون جامعه اسلامی، تهدیدی برای این شوکت و اقتدار به‌شمار می‌آمد و پیامبر ﷺ کاملاً از این موضوع آگاه بودند. حال در چنین اوضاع و احوالی و در حالی که مسلمانان خود را برای نبرد تبوک آماده و سازوبرگ جنگی فراهم می‌ساختند، افرادی نزد پیامبر ﷺ آمده و برای همراهی نکردن با لشکر اسلام، بهانه‌های مختلف آورده و از ایشان درخواست کردند که به آنها اذن ماندن دهد. البته این درخواست از طرف این عده کار غیر منتظره‌ای نبود؛ زیرا در شرایطی که همه در پی فراهم کردن سازوبرگ جنگی بودند، از اینان هیچ جنب‌وجوشی دیده نمی‌شد و از همان ابتدا بر همگان محرز بود که این افراد قصد شرکت در جهاد را ندارند. در این حال چگونه ممکن است آنچه را که همه می‌دانند، از نگاه تیزبین پیامبر ﷺ مخفی بماند؟ ایشان کاملاً منافقین را می‌شناختند و با اطمینان دریافته بودند که اینان به هیچ وجه در امر جهاد شرکت نخواهند کرد؛ چه اذن ماندن به آنها بدهد یا ندهد.

از سوی دیگر همه مسلمانانی که خود را برای نبرد آماده می‌کردند، دارای ایمانی راسخ و اعتقادی محکم نبودند، حتی دل‌های بعضی از ایشان به شک و تردید دچار بود. با این احوال، حضور منافقان در میان مسلمانان در ببحوحه جنگ، سبب فساد افکار، سستی اعتقاد و ایجاد اختلاف بین مسلمانان بود.

ابن کثیر نقل می‌کند که گروهی از منافقین از روی بی‌رغبتی به شرکت در جهاد و نیز به دلیل تردید در دین حق و متزلزل ساختن جایگاه پیامبر، یکدیگر را به عدم شرکت در این جهاد (غزوه تبوک) تشویق می‌کردند و درباره این گروه، آیه شریفه ﴿وَقَالُوا لَا تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ* فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَلْيَبْكِوْا كَثِيرًا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾ (توبه/81-82) نازل شد (ابن کثیر، 4/5). وی همچنین از ابن هشام نقل می‌کند که عده‌ای از منافقین در خانه سویلم یهودی اجتماع کرده و مردم را از شرکت در غزوه تبوک سست می‌کردند. تلاش این گروه از منافقان در سست کردن

اراده مردم برای شرکت در جنگ آنقدر مهم بود که رسول خدا دستور تخریب خانه سویلم را دادند (همان).

از سوی دیگر، زمان حرکت رسول خدا ﷺ به سوی تبوک مصادف است با اقدام منافقان به ساختن مسجد ضرار. بر اساس روایات، منافقان برای افتتاح مسجد ضرار، از رسول خدا ﷺ پیش از حرکت به سمت تبوک دعوت می‌کنند، اما ایشان انجام درخواست آنان را به بعد از بازگشت از تبوک موکول می‌کنند. مطابق بعضی گزارش‌ها، عده‌ای از منافقان مسجد مذکور را به پیشنهاد ابوعامر راهب - که در آن زمان برای گرفتن یاری به سوی پادشاه روم رفته بود - به منظور ایجاد پایگاهی در متن جامعه اسلامی با هدف فعالیت‌های سیاسی و براندازانه ساخته بودند (رک: ابن کثیر، 17/5؛ مجلسی، 257/21). این گزارش‌ها نشان می‌دهد که منافقان مدینه برای دوره عزیمت رسول خدا ﷺ برای غزوه تبوک و خلأ موجود در شهر مدینه، برنامه و نقشه‌هایی علیه شخص پیامبر و جامعه و حکومت اسلامی و مسلمانان مدینه طراحی کرده بودند تا در نتیجه آن، خود، قدرت را در مدینه به چنگ آورند.

پس در این اوضاع و احوال، پیامبر ﷺ باید به‌عنوان رهبر جامعه اسلامی و فرمانده لشکر اسلام، جوّ روانی، اجتماعی و سیاسی جامعه اسلامی را کاملاً در نظر داشته باشد و در تصمیم‌گیری خویش، مصلحت اسلام و مسلمین را مورد لحاظ قرار داده و تصمیمی را اتخاذ کند که بیشترین سود و کمترین زیان را متوجه اسلام و مسلمانان کند. پس پیامبر ﷺ در یک اقدام کاملاً هوشیارانه، اذن به ماندن آن گروه از منافقان داد، آن‌چنان که خداوند متعال نیز فرمود: ﴿وَقِيلَ أَقْعُدُوا مَعَ الْقَاعِدِينَ﴾ (توبه/46). در چنین اوضاع و احوالی به‌نظر می‌رسد اگر پیامبر ﷺ به آنها اجازه ماندن نمی‌داد، احتمال دو عکس‌العمل از سوی منافقان وجود داشت:

1- رودرروی پیامبر ﷺ می‌ایستادند و از رفتن به جنگ امتناع می‌کردند، همچنان‌که انتظار آن می‌رفت؛ زیرا اصلاً خود را برای خروج با سپاه اسلام آماده نکرده بودند و در این حال، اقدام پیامبر اسلام ﷺ در اجبار آنان به حضور در میدان نبرد و علنی شدن مخالفت منافقان، اگر چه مشت منافقان را نزد همگان باز می‌کرد و تشخیص مؤمن از منافق را برای مسلمانان آسان می‌نمود، ولی از سوی دیگر، به زیان حکومت اسلامی

بود؛ به این صورت که هیمنه اسلام را در برابر کفار می شکست و اهمیت امر فرماندهی را در میان مسلمانان کاسته، موجبات تجرّی و گستاخی دیگران را در آینده فراهم می نمود و وحدت ظاهری جامعه اسلامی را خدشه دار می کرد (رک: طباطبایی، 287/9-290؛ مصباح یزدی، 181).

2- از سر اجبار با مسلمانان همراه می شدند که در آن صورت به فرموده قرآن، جز اضطراب و دودلی، چیزی بر سپاه اسلام نمی افزودند و بین مسلمانان به فتنه انگیزی می پرداختند (توبه/47).

مسأله مهم دیگر مؤثر در شناخت فضای نزول آیه یاد شده که تأثیری غیر قابل انکار در تفسیر صحیح و دقیق آیه مورد بحث دارد، قضیه جانشین کردن امیرالمؤمنین علی 7 توسط رسول خدا 6 در جریان این غزوه و سپس صدور حدیث منزلت در شأن امام علی 7 است. ظاهراً رسول خدا 6 سپاه خود را که مشتمل بر بیش از سی هزار نفر بود، در روز پنجشنبه از مدینه حرکت داد و در ثنیة الوداع - ناحیه ای در جنوب مدینه و خارج از شهر بر سر راه مکه - اردو زد و چنانکه ابن هشام نقل کرده، آن حضرت، محمد بن مسلمه انصاری یا سباع بن عرفطه را به جای خود در مدینه گمارد، و مطابق نقل ابن اسحاق، علی 7 را بر خانواده خود جانشین ساخت و به او فرمود که در میان اهلس اقامت کند.

به دنبال این اقدام پیامبر، منافقین به اتهام پراکنی دست زده و چنین شایعه پراکندند که رسول خدا 6 از روی ناراحتی و ناخوشایندی از علی 7 و آسوده شدن از وی، او را در این غزوه با خود همراه نکرده است. این شایعه باید چنان گسترده، جدی و تأثیرگذار بوده باشد که سبب می گردد علی 7 سلاح برگردد و در منطقه جُرف - موضعی در سه میلی مدینه - به پیامبر ملحق گردد و در آنجا، رسول خدا 6 حدیث منزلت را در برابر اصحاب در شأن علی 7 بیان فرماید تا به گوش منافقان شایعه پراکن برسد: «کذبوا، و لکنی خلقتک لما ترکت ورائی، فارجع و اخلفنی فی اهلی و اهلک أفلا ترضی یا علیّ أن تکون منی بمنزلة هرون من موسی إلا أنه لا نبی بعدی» (رک: طباطبایی، 7/5؛ ابن هشام، 517/2). در یک روایت هم آمده است که رسول خدا 6 در جریان غزوه تبوک به علی 7 فرمود: یا علی! در این جنگ یا تو باید در مدینه بمانی یا من. و

بعد، علی 7 را در مدینه جانشین خود ساخت؛ «إِنَّهُ لَا بَدَّ مِنْ أَنْ أَقِيمَ أَوْ تَقِيمَ. فُخْلَفَهُ» (ابن سعد، 17/3).

بی تردید بیان این حدیث در شأن امیرالمؤمنین 7 پیش از هر تحلیل دیگری، بیانگر نقش آن حضرت در همان دوره شرکت رسول خدا در غزوه تبوک و جای گذاشتن علی 7 در مدینه بوده است. به عبارت دیگر، پیامبر در آن دوره خطری را در مدینه از ناحیه منافقین احساس می‌کرد که کسی را جز علی 7، شایسته دفع آن خطر نمی‌شمرد. شایعه‌پراکنی منافقان علیه علی 7 و ماندن وی در مدینه نیز برای تحریک و فشار آوردن بر وی برای خروج از مدینه و شرکت در جنگ بوده است تا مدینه را از حضور وی - که مانع اهداف خود می‌یافتند - خالی کنند. این همه بیانگر شرایط بسیار حساس حاکم بر مدینه در دوره غزوه تبوک می‌باشد.

پس با توجه به آنچه گفته شد و با نظر به فضای نزول و جو روانی و اجتماعی و سیاسی حاکم بر این فضا و توجه به پیشینه منافقان (به‌ویژه در جنگ احد)، همچنین سیاق آیات بعدی، چگونه ممکن است که پیامبر 6 در تصمیم خویش اجتهاد کرده و در حالی که مطابق با واقع نبوده، از سوی خداوند متعال مورد سرزنش قرار گرفته باشد؟ حال آنکه اولاً همچنان‌که گفته شد، کار پیامبر 6 به‌طور قطع مطابق با مصلحت اسلام و مسلمین بود و ثانیاً بر خلاف نظر صاحب المنار، ریشه در وحی هم داشت و خداوند او را از اخبار منافقان، لحظه به لحظه باخبر می‌ساخت؛ «قَدْ نَبَّأَنَا اللَّهُ مِنْ أَخْبَارِكُمْ وَ سَيَّرَ اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولَهُ» (توبه/94). پس برای کسی که از اخبار غیبی خبر دارد، دیگر جایی برای اجتهاد باقی نمی‌ماند تا به گفته برخی از مفسران، در اجتهادش خطا کرده و مورد سرزنش خدای متعال قرار گیرد؛ تا چه رسد به اینکه از سوی آن وجود مقدس، گناه و معصیتی سر زده باشد و این در صورتی است که در آیات بعد، بر اقدام رسول خدا 6 در اجازه به ماندن گروه مذکور، مهر تأیید زده است؛ «وَ قِيلَ أَفَعُدُّوا مَعَ الْقَاعِدِينَ» (توبه/46).

نکته مهم و قابل ذکر دیگر اینکه در جریان این غزوه در حالی که رسول خدا طبق مصالحی به بیش از هشتاد نفر از منافقان که بدون هیچ گونه دلیل و عذری از وی اجازه خواستند که در جنگ شرکت نکنند، اجازه ماندن دادند، با وجود این، آن حضرت به

گروه‌هایی از بادیه‌نشین‌های بنی‌غفار که تعداد آنها نیز بالغ بر هشتاد نفر ذکر شده و برای عدم شرکت در جنگ عذر آورده بودند، اجازه ماندن در مدینه و تخلف از جنگ را نداد (رک: واقدی، 995/3؛ ابن سعد، 165/2؛ ابن کثیر، 173/4).

حال با در نظر گرفتن نکات یاد شده و تأمل در سیاق آیات شریفه مشتمل بر آیه مورد بحث، همچنان‌که پیش‌تر گفتیم، به‌روشنی به‌دست می‌آید که این آیه به هیچ‌روی در صدد تویخ پیامبر ﷺ بر عملی ناروا در جریان جنگ تبوک و یا اجازه‌ای بی‌مورد به فرد و یا افرادی از منافقان برای سرپیچی از شرکت در جنگ نبوده است. مجموع سیاق آیات شریفه مشتمل بر آیه مورد بحث، تحلیل فوق را به‌روشنی تأیید می‌کند. بدین منظور آیات را در اینجا مرور می‌کنیم:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ انْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ اتَّقَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ* إِلَّا تَنْفِرُوا يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَيَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّوهُ شَيْئًا وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ* إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِي اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّؤْلَى وَكَلِمَةَ اللَّهِ هِيَ الْعَلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ* انْفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالًا وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ* لَوْ كَانَ عَرَضًا قَرِيبًا وَسَفَرًا قَاصِدًا لَاتَّبَعُوكَ وَلَكِنْ بَعَدَتْ عَلَيْهِمُ الشُّقَّةُ وَسَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَوِ اسْتَطَعْنَا لَخَرَجْنَا مَعَكُمْ يُهْلِكُونَ أَنْفُسَهُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ* عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَتَعْلَمَ الْكَاذِبِينَ* لَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ* إِنَّمَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَارْتَابَتْ قُلُوبُهُمْ فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ* لَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ لَأَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً وَلَكِنَّ اللَّهَ أَنْعَمَتْهُمْ فَنَبَّطَهُمْ وَقِيلَ اقْعُدُوا مَعَ الْقَاعِدِينَ* لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ مَا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا وَلَا أُضْعِفُوا خِلَالَكُمْ يَبْغُونَكُمْ الْفِتْنَةَ وَفِيكُمْ سَمَاعُونَ لَهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ* لَقَدْ ابْتَعُوا الْفِتْنَةَ مِنْ قَبْلِ وَقَلَّبُوا لَكَ الْأُمُورَ حَتَّى جَاءَ الْحَقُّ وَظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ وَهُمْ كَارِهُونَ* وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ إِذْذَنْ لِي وَلَا تَفْتِنِي أَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ* إِنْ صَبَّكَ فَحَسَبْتَ سَوْهُمْ وَإِنْ تُصَبِّكَ مُصِيبَةٌ يَقُولُوا قَدْ أَخَذْنَا أَمْرَنَا مِنْ قَبْلُ وَيَتَوَلَّوْا وَهُمْ فَرِحُونَ*...﴾ (توبه/50-38).

این مجموعه تا آیه 57 ادامه دارد. در آیه نخست این مجموعه روی خطاب به مؤمنان است و آنان را به سبب کوتاهی در یاری پیامبر و حرکت به سمت میدان جنگ



نکوهش می‌کند (أَتَأْقَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ ...). البته نباید از نظر دور داشت که مصادف شدن ایام اعزام نیرو برای غزوه تبوک با فصل گرما و ایام برداشت محصولات (سبحانی، 307)، یکی از دلایل مهم کوتاهی برخی مسلمانان از همراهی با سپاه اسلام است. این امر به علاوه بهانه‌های برخی (منافقان) مبنی بر دوری و مشقت راه (وَلَكِنْ بَعُدَتْ عَلَيْهِمُ الشُّقَّةُ) و گرمی هوا (وَ قَالُوا لَا تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ)، بر سستی هر چه بیشتر مسلمانان ضعیف‌الایمان می‌افزود؛ به طوری که آیات فوق در هشدار و توبیخ هر دو گروه نازل گردید. این آیات کوبنده حکایت از سنگینی امر غزوه بر آنان دارد. آیات 44 و 45 نیز به طور ضمنی دلالت دارد بر اینکه عده‌ای از مسلمانان به هر دری می‌زدند تا از پیامبر اجازه تخلف از جنگ بگیرند. احتمالاً این بخش از آیات پس از خروج رسول خدا از مدینه و عزیمت به سمت تبوک و به طور مشخص‌تر، در زمان اردو زدن سپاه در منطقه جُرف نازل شده است (دروزه، 447/9).

از تأمل در آیات بالا و با توجه به نکات پیش گفته، می‌توان استظهار کرد که پس از آنکه رسول خدا 6 به گروهی از منافقان اجازه تخلف از حضور در غزوه تبوک داد، عده‌ای دیگر از مسلمانان ضعیف‌الایمان - از جمله بادیه‌نشینان طایفه بنی‌غفار - نیز از ایشان اجازه خواستند که در جنگ شرکت نکنند و برای این منظور، بدون عذری موجه، در تجهیز و حرکت به سمت میدان جنگ کوتاهی و کندی می‌کردند. این عده بدون تردید اجازه پیامبر به منافقان را بهانه می‌کردند تا بدین وسیله، پیامبر را وادار به صدور اجازه تخلف از جنگ کنند. بدین سبب آیات شریفه فوق در مذمت و توبیخ این گروه از مسلمان سست‌عنصر و ضعیف‌الایمان نازل شد تا هم آنان را به خاطر کوتاهی در یاری کردن پیامبر سرزنش و تهدید کند، و هم خبر دهد که تصمیم پیامبر در اجازه دادن به منافقان برای تخلف از جنگ، تصمیمی کاملاً صحیح و مصلحت‌اندیشانه بوده است، به طوری که حضور آن گروه از منافقان موجب سستی و پریشانی و فساد در سپاه اسلام می‌شد (لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ مَا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا). در عین حال، خدای متعال در این مجموعه از آیات سوره توبه، نیت باطنی، انگیزه‌های درونی و نقشه شوم منافقان را در عدم همراهی با پیامبر برای همه مسلمانان، از جمله خود منافقان آشکار کرده است. البته این گروه قطعاً برای پیامبر آشکار بودند و مقصود، آشکار شدن برای همه مردم بود.

دیدگاه منتخب

بنا بر آنچه گفته شد، مقصود آیه شریفه به هیچ وجه توییح و سرزنش پیامبر نیست، و رسول خدا ﷺ برای هیچ اقدام ناروایی در جریان غزوه تبوک، مورد سرزنش خدا قرار نگرفته است. اساساً پیامبر هرگز حرکت و اقدامی بر خلاف حکم و خواست خدا و بر خلاف مصلحت دین و جامعه اسلامی و جنگ انجام نداده است تا مستحق توییح خدای تعالی شده باشد. رسول خدا ﷺ با زیرکی تمام، امر غزوه تبوک را تدبیر کرد و همه آنان را که باید در جنگ شرکت می‌کردند، دعوت کرد و به احدی اجازه تخلف از جنگ نداد و با متخلفان نیز هم پیش از حرکت به سمت تبوک و هم پس از بازگشت از تبوک، برخورد لازم و مناسب را انجام داد. به آنان نباید در جنگ شرکت می‌کردند و وجودشان در همراهی با سپاه اسلام، مضر و موجب فساد بود، اجازه شرکت در جنگ نداد و با باقی گذاردن علی 7 در مدینه، بهترین تدبیر را نیز برای شهر مدینه کرد تا از ناحیه این گروه از منافقان، خطری شهر مدینه را تهدید نکند.

همچنین بر خلاف نظر برخی مفسران (رک: مصباح یزدی، 182؛ جوادی آملی، 157؛ طباطبایی، 285/9)، این آیه شریفه، منافقان متخلف از شرکت در جنگ تبوک را نیز توییح و مذمت نمی‌کند؛ چرا که در آیات بعدی به مفسده‌آمیز بودن حضور آنان در جنگ و نیز اغراض و انگیزه‌های پلید آنان و وخامت حال ایشان در دنیا و آخرت تصریح کرده است و دیگر نیازی به این توییح کنایی و در قالب تعریض برای آنان نیست. پس در حقیقت این آیه شریفه، مسلمانان ضعیف‌الایمان و سست‌عنصر موجود در سپاه پیامبر را که دنبال بهانه بودند تا به هر طریق ممکن از شرکت در جنگ بسیار دشوار و طولانی و طاقت‌فرسای تبوک سر باز زنند، مورد نکوهش و تهدید قرار داده است.

با این تحلیل، معنای آیه شریفه ﴿عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذْنَبْتَ لَهُمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَتَعْلَمَ الْكَاذِبِينَ﴾ با توجه به حدیث شریف امام رضا 7 که فرمودند این آیه شریفه از قبیل مثل معروف «ایاک اعنی و اسمعی یا جاره» است، چنین می‌شود (در حالی که گویا خدا در حضور مسلمانان ضعیف‌الایمان و به‌طوری که آنان بشنوند، پیامبر را چنین خطاب می‌کند): خدای از تو درگذرد! نباید به آن منافقان اجازه تخلف از جنگ می‌دادی تا آنان (که در اجازه گرفتن صادقند) برای تو (مسلمانان بی‌بصیرت) آشکار

شود و دروغگویان را نیز بشناسی (بشناسند)؛ یعنی اگر شما مسلمانان بخواهید به بهانه اینکه پیامبر به بعضی اجازه ماندن داده است، به شما هم اجازه دهد، ما اصلاً از اجازه آن گروه هم برمی‌گردیم و می‌گوییم که چرا به آنها هم اجازه داده است. به عبارت دیگر، قرار نیست به خاطر اجازه به آنها، به شما هم اجازه ماندن در مدینه داده شود. پس شما ای مسلمانان! از درخواست تخلف از جنگ به بهانه‌های واهی صرف نظر کنید و در جنگ شرکت کنید و بگذارید تصمیمی که رسول خدا ﷺ در اجازه دادن به گروه‌هایی از منافقان برای ماندن در مدینه داده و کاملاً بجا و به مصلحت بوده است، به همین صورت باقی بماند.

ضمناً یکی از پیام‌های آیه شریفه را می‌توان ترغیب به تأنی در داوری توده مردم دانست که آیه خطاب به همه مسلمانان در هر عصری می‌فرماید: در مواردی که رهبر جامعه اسلامی بنا به مصالح واقعی تصمیماتی را اتخاذ می‌کند، با عجله به نفع گروه منافق موضع نگیرید، بلکه از تصمیم‌گیری‌ها و اقدامات عجولانه پرهیزید و با بصیرت کامل و در نظر گرفتن شرایط، صبر کنید تا بتوانید به درستی، راستگویان و دوستان را از دروغگویان و منافقان جدا سازید.

نتیجه‌گیری

با توجه به بررسی‌های ادبی که درباره آیه شریفه ﴿عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذْنَتْ لَهُمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَتَعْلَمَ الْكَاذِبِينَ﴾ در این مقاله انجام گرفت، روشن شد که آیه کریمه هرگز در مقام سرزنش پیامبر ﷺ نیست. این بیان به فرموده امام رضا 7، همچون مثل معروف «یاکَ اَعْنَى وَ اَسْمَعَى یا جاره» است که هدف از آن، نه سرزنش منافقان متخلف از شرکت در جنگ، بلکه سرزنش مسلمانان سست‌عنصر و ضعیف‌الایمانی است که بدون در نظر گرفتن شرایط حساس آن زمان و بی هیچ عذر موجهی، از رسول خدا ﷺ درخواست اجازه تخلف از جنگ تبوک داشتند و احتمالاً اجازه پیامبر به گروه‌هایی از منافقان برای ماندن در مدینه را بهانه می‌کردند. به عبارت بهتر، در این آیه خدای متعال روی سخن را از این گروه از مسلمانان برگردانده و در حالی که خطاب را متوجه پیامبر ﷺ کرده، آنان را توییح می‌کند. به همین دلیل و برای برگرداندن نسبت

سرزنش از حضرت محمد 6 و همچنین تکریم و تعظیم پیامبرش، سخن را با عفو آغاز نمود تا لطف خاص خود به حبیبش را به همگان بنمایاند.

پس رسول خدا 6 در جریان غزوه تبوک، هیچ حرکت و عملی بر خلاف خواست و رضای خدا و مصلحت دین و حکومت و جامعه اسلامی از خود نشان نداده است که او را مستوجب توبیخ و سرزنش خدای تعالی کرده باشد. در نتیجه جمله «عَفَا اللَّهُ عَنْكَ» نه تنها هیچ اصطکاکی با عصمت پیامبر ندارد که مستلزم ترک اولی و یا حتی ترک مصلحت از طرف آن حضرت هم نمی‌باشد و آیه شریفه اساساً کمترین عتابی را نیز نسبت به ایشان روا نمی‌دارد. بنابراین سخن زمخشری در تفسیر آیه شریفه، نهایت جسارت و بی‌ادبی به ساحت پیامبر بوده که از سر غرور برخاسته و مانع شده وی تحلیل صحیحی از آیه شریفه ارائه دهد. همچنین تحلیل سایر مفسرانی که آیه شریفه را اشاره به خطا، ترک اولی، سرپیچی از امر ارشادی و نظایر این تفاسیر دانسته و پیامبر را مورد سرزنش خدا معرفی کرده‌اند، ناتمام می‌باشد.

منابع و مأخذ

1. آل غازی، ملاحویش عبدالقادر؛ بیان المعانی، دمشق، مطبعة الترقی، 1382ق.
2. آلوسی، سید محمود؛ روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، بیروت، دار الکتب العلمیة، 1415ق.
3. ابن ابی حاتم، عبدالرحمن بن محمد؛ تفسیر القرآن العظیم، عربستان، مکتبة نزار مصطفی الباز، 1419ق.
4. ابن بابویه، محمد بن علی؛ عیون اخبار الرضا 7، قم، دفتر انتشارات اسلامی، 1378ش.
5. ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمن بن علی؛ زاد المسیر فی علم التفسیر، بیروت، دار الکتب العربی، 1422ق.
6. ابن سعد، محمد؛ الطبقات الکبری، بیروت، دار الکتب العلمیة، 1410ق.
7. ابن شهر آشوب، محمد بن علی؛ مناقب آل ابیطالب ،:، قم، علامه، 1379ق.
8. ابن عاشور، محمد بن طاهر؛ التحریر و التنویر، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.
9. ابن کثیر دمشقی، اسماعیل بن عمرو؛ البدایة و النهایة، بیروت، دار الفکر، 1407ق.
10. ابن هشام، عبدالملک؛ السیرة النبویة، بیروت، دار المعرفه، بی‌تا.

11. اندلسی، ابوحيان محمد بن يوسف؛ البحر المحيط فی التفسیر، بیروت، دار الفكر، 1420ق.
12. اندلسی، ابن عطیه؛ المحرر الوجیز فی تفسیر الکتب العزیز، بیروت، دار الکتب العلمیة، 1422ق.
13. بحرانی، سید هاشم؛ البرهان فی تفسیر القرآن، قم، مؤسسه بعثت، 1374ش.
14. بغدادی، علاءالدین علی بن محمد؛ لباب التأویل فی معانی التنزیل، بیروت، دار الکتب العلمیة، 1415ق.
15. بغوی، حسین بن مسعود؛ معالم التنزیل فی تفسیر القرآن، بیروت، دار احیاء التراث العربی، 1420ق.
16. ثعالبی، عبدالرحمن بن محمد؛ جواهر الحسان فی تفسیر القرآن، بیروت، دار احیاء التراث العربی، 1418ق.
17. ثعلبی نیشابوری، احمد بن ابراهیم؛ الكشف و البیان عن تفسیر القرآن، بیروت، دار احیاء التراث العربی، 1422ق.
18. ثقفی تهرانی، محمد؛ روان جاوید، تهران، انتشارات برهان، 1368ش.
19. جصاص، احمد بن علی؛ احکام القرآن، بیروت، دار احیاء التراث العربی، 1405ق.
20. جوادی آملی، عبدالله؛ تجلی ولایت در آیه تطهیر، قم، اسراء، 1379ش.
21. حسینی شاه عبدالعظیمی، حسین بن احمد؛ تفسیر اثنا عشری، تهران، میقات، 1362ش.
22. دروزه، محمد عزت؛ التفسیر الحدیث، قاهره، دار احیاء الکتب العربیة، 1383ق.
23. رازی، ابوالفتوح حسین بن علی؛ روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی، 1408ق.
24. رازی، فخرالدین محمد بن عمر؛ مفاتیح الغیب، بیروت، دار احیاء التراث العربی، 1420ق.
25. رشید رضا، محمد؛ تفسیر القرآن الحکیم المشهور بتفسیر المنار، بیروت، دار الکتب العلمیة، 1420ق.
26. زمخشری، محمود بن عمر؛ الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، بیروت، دار الکتب العربی، 1407ق.
27. سبحانی، جعفر؛ زندگانی پیامبر خاتم، قم، انتشارات امام عصر، 1380ش.
28. شریف لاهیجی، محمد بن علی؛ تفسیر شریف لاهیجی، تهران، دفتر نشر داد، 1373ش.
29. صفوی، سید محمدرضا؛ بازخوانی مبانی تفسیر قرآن، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، 1391ش.

30. طباطبائی، سید محمدحسین؛ المیزان فی تفسیر القرآن، قم، دفتر انتشارات اسلامی، 1417ق.
31. طبرسی، فضل بن حسن؛ جوامع الجامع، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، 1377ش.
32. _____؛ مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران، ناصر خسرو، 1372ش.
33. طبری، محمد بن جریر؛ جامع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دارالمعرفہ، 1412ق.
34. طنطاوی، سید محمد؛ التفسیر الوسیط للقرآن الکریم، بی جا، بی نا، بی تا.
35. طوسی، محمد بن حسن؛ التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
36. طبیحسینی، سید محمود؛ درآمدی بر دانش مفردات قرآن، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، 1390ش.
37. عروسی حویزی، عبد علی بن جمعه؛ تفسیر نور الثقلین، قم، اسماعیلیان، 1415ق.
38. فضل الله، سید محمدحسین؛ من وحی القرآن، بیروت، دار الملائک للطباعة و النشر، 1419ق.
39. فیض کاشانی، ملا محسن؛ تفسیر الصافی، تهران، الصدر، 1415ق.
40. قرطبی، محمد بن احمد؛ الجامع لأحكام القرآن، تهران، ناصر خسرو، 1364ش.
41. قشیری، عبدالکریم بن هوازن؛ لطایف الاشارات، مصر، الهيئة المصرية العامة للكتاب، بی تا.
42. کاشانی، ملا فتح الله؛ زیدة التفاسیر، قم، بنیاد معارف اسلامی، 1423ق.
43. _____؛ منهج الصادقین فی الزام المخالفین، تهران، کتابفروشی محمد حسن علمی، 1366ش.
44. مجلسی، محمد باقر؛ بحار الانوار، بیروت، دار احیاء التراث العربی، 1403ق.
45. مصباح یزدی، محمدتقی؛ راه و راهنماشناسی، قم، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، 1379ش.
46. مغنیه، محمد جواد؛ التفسیر الکاشف، تهران، دارالکتب الإسلامیة، 1424ق.
47. مکارم شیرازی، ناصر؛ تفسیر نمونه، تهران، دارالکتب الإسلامیة، 1374ش.
48. میبدی، رشیدالدین احمد بن ابی سعد؛ کشف الأسرار و عدة الأبرار، تهران، امیرکبیر، 1371ش.
49. نیشابوری، نظامالدین حسن بن محمد؛ غرائب القرآن و رغائب الفرقان، بیروت، دار الکتب العلمیة، 1416ق.
50. واقفی، محمد بن عمر؛ المغازی، بیروت، موسسه الاعلمی، 1409ق.